

اندکی انحراف مزاج

آن که شاه بر سرفره می نشست، هرکدام از این اطبا به ترتیب شان و رتبه خود در یک صف می نشستند و البته بر همه مقدم دکتر تولوزان بود. شاه ابتدا دست خود را به سوی حکیم باشی دراز می کرد تا نبض او گرفته شود. حکیم باشی با احترام خاصی نبض ملوکانه را می گرفت و پس از اندکی تأمل به تمجید و ستایش ضربان نبض می پرداخت و همین طور سایر پزشکان انجام وظیفه می کردند. سپس نوبت به غذا خوردن شاه می رسید و عادت شاه بر این بود که هرکدام از غذاها را می خورد، می پرسید: این غذا را بخوریم، چه طور است؟ طرف خطاب هم در خواص آن غذا با آب و تاب مطالبی می گفت. روزی خطاب به دکتر تولوزان گفت: در مزاجم اندکی انحراف روی داده، گویا تداخل غذا شده باشد. حکیم باشی که حضور داشت، کرنش کرد و گفت: «بین غذا خوردن اعلی حضرت فاصله ای نیست، تا تداخل روی داده باشد...»

در زمان ناصرالدین شاه یا آنکه جهان غرب به سرعت رو به پیشرفت بود؛ کشور ایران به دلایلی که بعضاً ریشه در حاکمیت قاجار داشت، نه تنها پیشرفتی نکرد، بلکه در بسیاری از موارد نوعی عقب گرد نسبت به ده ها سال گذشته داشت. یک مورد آن را می توان امنیت جامعه دانست، که بدون شک در زمان صفویه بسیار بهتر از زمان قاجار بوده است. بهداشت عمومی نیز در عصر قاجار رشدی نداشته است. مردم به جای رعایت بهداشت و استفاده از پزشکان که - البته به ندرت پیدا می شدند - به سراغ رمال ها و دعانویس ها و فال بین ها برای رفع بیماری می رفتند. در این میان شخص اول مملکت یعنی ناصرالدین شاه علاقه فراوانی به سلامت خود داشته و پزشکان متعددی این وظیفه را بر دوش داشته اند. معروف ترین این پزشکان یک پزشک فرانسوی به نام دکتر «تولوزان» بوده است. طبیبان هر هفته یک بار خدمت شاه شرفیاب می شدند. پس از

ابوالفضل علیدوست ابرقویی

حرفی از آن هزاران...

در پناه دیگران

در افسانه های قدیمی آمده است که روزی ببری گرسنه به رویاهی رسید. رویاه را ترس در دل افتاد؛ اما از آنجا که رویاه ها با مکر و حيله کار خود را پیش می برند، رویاه افسانه ما نیز نیرنگی کارآمد به کار برد و برای رهایی از دست ببر گرسنه گفت:

مرا فرمانروای آسمان ها و زمین به جنگل فرستاده است، تا به حیوانات جنگل فرمانروایی کنم. اگر در این گفته تردید داری، کافی است باتفاق در جنگل گشتی بزنی تا ببینی که با دیدن من لرزه بر اندام حیوانات خواهد افتاد! رویاه جلوتر رفت و ببر پشت سر او راه افتاد. هرکدام از حیوانات که این دو را می دیدند، با دیدن ببر از ترس می لرزیدند و رویاه وانمود می کرد که این حیوانات از حاکم جنگل - که کسی جز رویاه نیست - حساب می برند و ماست ها را کیسه می کنند.

در حقیقت این ابهت ببر بود، ولو ببر گرسنه که لرزه به جسم حیوانات می انداخت، نه رویاهی که همراه ببر است. اما حيله و نیرنگ رویاه، ببر گرسنه را سرکار گذاشته بود.

حکایت بسیاری از جوانان که نان اسم و رسم بزرگ ترهای خودشان را می خورند، خیلی شبیه رویاهی است که به دنبال ببر به راه افتاد و از صدقه سر ابهت و عظمت ببر، ترس و واهمه حیوانات جنگل را دلیل فرمانروایی خودش گرفت و حاکمیت خود را به ببر قبول داد. آیا رویاه همیشه می تواند در پناه یک ببر برای خودش حسابی ویژه باز کند؟ این جوانان هم تا چه زمانی می توانند از حساب بانکی پدرشان پول بردارند؟ بالاخره روزی فرا می رسد که تنها خواهند شد و آن وقت کسی از آن ها به عظمت و بزرگی یاد نخواهد کرد.

دلیل تراشی

وقتی حال و حوصله انجام دادن کاری را نداریم و از طرفی دیگر نمی خواهیم خود را تنبل و از تک و تا افتاده نشان بدهیم، می گوئیم اساساً این کارشدنی نیست، بی فایده است خرجش به دخلش نمی خورد اصلاً در شأن من نیست. از این کار می گذرم، ولی بهتر از آن را برنامه ریزی می کنم و...

اگر کسی از بالا به این گونه حرف ها نگاه کند، می فهمد که در پس همه این ها یک چیز نهفته است و آن تهیه یک سرپوش خیلی منطقی است برای نهادن بر عیب تنبلی و بی حوصلگی. این در واقع یک نوع مکانیزم دفاعی است.

البته این سخن به آن معنا نیست که بدون تأمل و

معادله چینی به هرکاری اقدام نماییم، اما جای طرح این سؤال است که آیا همه توجیهات ما ریشه در تأمل و دقتی دارد که لازمه انجام دادن تصمیمات است و یا در خیلی از موارد سبب اصلی توجیهات، تنبلی و بی حالی ماست؟

فکر می کنم این دومی درست تر باشد.

جالب توجه اینکه گاهی وقت ها چنان این توجیهات و دلیل تراشی ها منطقی و محکم جلوه می کند که خودمان هم باور می کنیم حق با ماست و چه قدر عاقلانه فکر کرده ایم!

یک جمله را داشته باشید:

«همیشه قوی ترین توجیهات در چنته ضعیف ترین آدم ها پیدا می شود»

سلسله مراتب شهدا

رسیدن به مقام شهادت آرزوی همه عارفان و عاشقان است. در این میان تفاوت مراتب شهدا نکته ای است که در روایات به آن اشاره شده و این مطلب تفاوت مقام و منزلت آن ها را در قیامت می رساند.

چه عامل یا عواملی این تفاوت مقام و منزلت را رقم می زند؟ بحث پیچیده ای نیست؛ اخلاص در عمل مهم ترین فاکتوری است که این گوناگونی را ترسیم می کند.

این مقدمه ای بود بر روایتی از امام سجاد (علیه السلام) درباره عمویش عباس (علیه السلام).

آن حضرت فرمود:

«خدا عمویم عباس بن علی (علیه السلام) را پیامرزد که خوب کار کرد و جانفش را فدای اسلام نمود. دست هایش را بریدند. خدا در ازای آن [دو دست] دو بال در بهشت به او می دهد، تا با آن ها پرواز کند. هم چون جعفر بن ابیطالب. که خداوند دو بال در بهشت به او عطا می کند.

در روز قیامت برای عباس مقامی است که سایر شهدا به آن رشک می برند.»

این جمله از امام سجاد (علیه السلام) سند محکم و متقنی است، بر فضایل حضرت عباس (علیه السلام)، به طوری که شهدای بزرگی هم چون حمزه ها و جعفر بن ابیطالب که خداوند دو بال به او در بهشت عطا می کند، نسبت به مقام او غبطه می خورند و آرزو می کنند کاش در رتبه عباس بودند. حضرت عباس (علیه السلام) در روز عاشورا قوت قلب برادر بود؛ به طوری که وقتی به شهادت رسید، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) جمله ای فرمود که گویای نقش حضرت عباس (علیه السلام) در معادلات روز عاشورا است. حضرت فرمود: «الآن یشتم شکست و رشته تدبیرم پاره شد...» این جمله را امام حسین (علیه السلام) در شهادت هیچ کدام از یارانش نفرمود، الا در شهادت برادرش عباس.